

# انتقاد دانشمندان اروپائی

در باب فردوسی

نگارش خانم سیاح (فاطمه خانم)

در اروپا اسم فردوسی تا اواخر قرن هیجدهم تقریباً غیر معروف بوده و نخستین بحتی که از شاهنامه بمیان آمده توسط سیر ویلیام جانس ( Sir W. Janes ) می باشد و او در کتاب خود مسمی بشرح ادبیات آسیائی که در سال ۱۷۷۴ انتشار یافته ترجمه انگلیسی بعضی از قطعات شاهنامه را درج نموده است ولیکن جانس در باب شاهنامه اطلاعات کافی نداشته حتی بعقیده او شاهنامه مجموعه از اشعار چندین نفر از شعرا میباشد که اسامی آنها غیر از فردوسی بر ما مجهول مانده است . این اشتباه از بزرگی شاهنامه باو دست یافته زیرا شاهنامه از تمام کتب اشعار رزمی اروپائی بزرگتر و من باب مثل میتوان گفت که از ایلیاد معروف هشت بار مفصل تر است و جانس با اینکه مفتون فردوسی است و او را با هم مقایسه میکند بنظرش عجیب میآید که کتابی باین تفصیل تألیف یک شاعر باشد . در آغاز قرن نوزدهم که توسعه رمانتسم در ادبیات اروپائی شروع گردیده نسبت بتحقیق و مطالعه علوم و ادبیات مشرق نیز جدأ اهتمام شده و میدانیم که شعرای رمانتیک بهره متعلق بمشرق بوده علاقه مخصوصی داشته اند ، علی الخصوص در آلمان که سبک رمانتیک باوج ترقی رسیده بود و ادبیات شرقی ( فارسی و عربی ) هواخواهانی شیفته و بزرگوار داشت که والاترین آنها گوته ( Goethe ) بود و ادبیات فارسی عشق مفرطی داشت و مخصوصاً بحافظ ارادت میورزید و مجموعه اشعارش که بنام « دیوان مغرب و مشرق » معروف است از اشعار حافظ باوالهام شده است . گوته درخاتمه دیوان مذکور در ضمن یادداشتهای خود از بعضی از شعرای کلاسیک ایران و منجمه از فردوسی سخن میگوید و متعجب است که چگونه « دهقان زاده » توانسته است باین پایه فضل و کمال برسد و کتابی چون شاهنامه که صیت شهرتش سرتاسر جهان را گرفته بوجود آورد . گوته میگوید که شاهنامه از حجت افسانه و تاریخ شالوده مایه است و اهمیتی بزرگ و اساسی متین دارد .

اولین ترجمه شاهنامه که تقریباً کامل است در آلمان انجام یافته و این کار بدست گورس « Gorres » عملی شده و کتابش در سال ۱۸۲۰ میلادی در بران منتشر گردیده و نیز در آلمان است که بهترین ترجمه منظوم داستان دلفریب رستم و سهراب در سال ۱۸۳۸ انتشار یافته و مترجم و ناظم آلمانی این کتاب فردریک روکرت ( Fredrick Rukert ) مستشرقی زبردست و شاعری ماهر است و از این دو جنبه ترجمه مذکور نه تنها از جهت فنون شعری کامل است بلکه از نظر زبان هم تقصی در آن دیده نمی شود .

ترجمه فردریک روکرت در اشتها شاهنامه بین ملل اروپائی دخالت زیادی داشته و داستان رستم و سهراب در ادبیات اروپائی مشهور و مشار بالبنان است ، چنانکه یکی از شعرای بزرگ روسیه ژو کووسکی ( Joukovsky ) در اواسط قرن نوزدهم داستان مذکور را از ترجمه فردریک

روکرت نقل کرده و کتابی معروف بنام رستم و سهراب بروسی نظم نموده و هرچند این کتاب از موضوع اصلی دورافتاده معذک یکی از تألیفات مهم رمانتسم روسیه بشمار میآید .

مانیخواهیم از تمام ترجمه های شاهنامه که در اروپا بعمل آمده سخن بگوئیم مقصود ما این است تنها از عقایدی که اروپائیان در باب شاهنامه اظهار نموده اند باختصار بحث کنیم، پس باین مختصر اکتفا کرده متذکر میشویم که از شاهنامه و مخصوصاً از داستان رستم و سهراب ترجمه های بسیاری کرده اند من جمله از ترجمه هائی که قابل ذکر است ترجمه آلمانی شاک ( Schack ) میباشد که در سال ۱۸۵۱ منتشر شده و تقریباً ترجمه تمام شاهنامه است و مترجم شرح حال فردوسی را مفصلاً بیان کرده است .

نخستین انتقادی که بزبان آلمانی در باب فردوسی کرده اند در کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف هامر ( J. Von Hammer ) دیده می شود که در سال ۱۸۱۸ دروین بطبع رسیده است .

هامر در مقابل اشعار فردوسی شیفته شده و او را نه تنها بزرگترین شاعر ایران خوانده بلکه بزرگترین شاعر مشرق زمین میدانند و در اشعار رزمی مقامش را با عالی درجه عظمت میرساند . هامر میگوید که هیچیک از شعرای رزمی اروپائی با فردوسی لاف برابری نتواند زد حتی استاد سخن نظامی بگردش نخواهد رسید . چنانکه آریوست ( Arioste ) را باهامر نمیتوان مقایسه نمود . میگوید از بزرگی فردوسی همین بس که نابغه فوق قدرت بشر باید تاچنان شاهنامه ساختن تواند و حال آنکه تمام تألیفات رزمی اروپائی نمره زحمات جماعتی از شعرا و دانشمندان است که متقاً بآن تألیف کوشیده و افسانهائی که گوش بگوش در بین ملتی باقی مانده جمع آوری نموده واسمی از خود ذکر نکرده اند مثل ایلیاد ( Illiade ) و اودیسه ( Odyssee ) و نی بلون کن لید ( Nibelungenlied ) و شانسون دورلاند ( Chanson de Roland ) و امثال آن و محتاج بذکر نیست که هر وجود خارجی نداشته و آثار منتسب باونتیجه افکار جمعی شعرا و دانشوران است که اسامی آنها بر ما مجهول مانده است . هامر توجه خوانندگان را نسبت بصفات برجسته شاهنامه جلب کرده و فردوسی را در بلندی اشعار و روانی فکر و مضامین بکر و حسن گفتار ستایش کرده و برای نمونه بعضی اشعار را بنظم ترجمه نموده ولیکن آنچه هامر راجع بشرح احوال فردوسی نوشته دارای همان نقص است که تقریباً در تمام مؤلفین اروپائی مانند گوته ( Goethe )، مل (Mohl)، تورنر (Turner Macan) ایتالو پیتزی ( Italo Pizzi ) و غیر هم که ابتدا در باب فردوسی بیاناتی کرده اند ملاحظه میشود یعنی غالباً افسانه های خالی از حقیقت را که تاریخ زندگانی فردوسی را احاطه کرده اند حقیقت پنداشته و جزء وقایع زندگانش ذکر نموده اند .

در تاریخ عمومی ادبیات باوم گارتن ( Baumgarten ) آلمانی فصل مبسوطی در باب فردوسی و شاهنامه درج است . در آنجا مؤلف شاهنامه را با تألیفات بزرگ رزمی اروپائی مقایسه کرده و میگوید اشعار فردوسی را در معنای صحیح داستانی نمیتوان جزو تألیفات رزمی محسوب نمود ، چنانکه ارسطو ( Aristotle ) نیز در کتاب یوتیک ( یونطیقی ) ( Poétique ) خود همین ایراد را نموده است . ولیکن وقتی که باوم گارتن فردوسی را باهامر مقایسه می کند می گوید هیچیک از شعرای رزمی مشرق زمین مانند فردوسی مخصوصاً از جهت بیان وقایع جنگها به هم نرسیده اند هر چند فردوسی در بلندی گفتار و روشنائی فکر و وحدت موضوع که کمال وصف و تصویر پهلوانان هم را بوجود آورده بیایه هم نرسد با این همه پهلوانان شاهنامه را مطابق خواص روحی وصف

نموده و باید دانست که با وجود آن همه داستانهای گوناگون و پهلووان های بیشمار کتاب شاهنامه باز از وحدت موضوع خارج نشده و آن بعقیده هامر بواسطه يك فکر بلندی است که در شاهنامه موجود است و آن این است که تمام آن جنگها با توران زمین همه مظهر جنگ های دائمی خوب یا بد یعنی اهورا مزدا با اهریمن می باشد و از پرتو این فکر بلند است که پایه اخلاقی شاهنامه باوج عظمت رسیده و مقامش در تاریخ شعرای ایران که قبل از فردوسی یابد از او بوده اند بالاتر و والاتر شده است. خیلی بنظر قریب می آید که باومگارتن در همان صفحه کتاب که از مراتب اخلاقی شاهنامه سخن میراند از بی قیدی فردوسی در مسائل دینی بحث میکند بدون اینکه بعقیده متضاد خود متوجه باشد و میگوید فردوسی نسبت به مذهب عیسی بکلی بیگانه است و از اسرار حیات انسانی بجتنی نمیکند و همه چیز را موهوم می پندارد - وجود بشر را در مقابل تقدیر تسلیم محض می شمارد و نیز غریب است که باومگارتن در یکجا میگوید که فردوسی به هر نمیرسد و در جای دیگر او را از هر بالاتر میدانند و معتقد است که فردوسی با گفتاری حیرت آور و قایع پهلووانی را با کیفیات عیش و زندگانی بهم آمیخته و هر این دو عنصر را از هم جدا کرده مثلاً در ایلاد و قایع پهلووانی را بیان نموده و در اودیسه قضایای عیش و زندگانی را بمیان آورده و شاهنامه که این هر دو عنصر را با هم ترکیب نموده به بهترین تالیفات ادبی قرون وسطی قرین شده و داستان مرگ سهراب بمقام بزرگترین تراژدی (Tragédie) های یونان برابر گشته است. باومگارتن افسوس میخورد که این تالیف منیف بالتمام بزبان آلمانی ترجمه نشده و برای آن ترجمه های مختصری که شده است مردم ذوق و شوقی نشان نداده اند و بطور تمسخر می گوید که اگر فردوسی اشعار کوچکی میسرود و از دلبر و ساغر وصف مینمود مردم نادان او را بهتر می شناختند و بهتر تقدیر می کردند!

انه (Ehje) یکی از مستشرقین دانشمند است که تحقیقات مهمی در باب فردوسی نموده و مطالعات خود را در باب اشعار بزمی (Lyrique) آن استاد بزرگوار قرار داده و اوراد این فن دارای مقام بلندی شمرده و مسافرت رستم را با مزدوران و داستان مرگ سهراب را شاهد آورده است، و این نکته مورد تصدیق تمام منتقدین اروپائی است که در باب فردوسی تحقیق نموده اند و مخصوصاً فردوسی را از جهت اشعار رزمیش ستایش کرده اند و تنها کسیکه اشعار فردوسی را از جهت بزمی و رومان تیک (Romantique) مطالعه کرده همین مستشرق میباشد و اوست که روح لیریسیم (Lyrisme) فردوسی را که شاید بمقام رزمی او نمیرسد بعالم اروپا آشنا نموده و بهمین جهت کتاب یوسف و زلیخای فردوسی را موضوع بحث قرار داده است و میدانیم که این کتاب باب اشعار بزمی را بایران باز کرده و نظامی سبک مزبور را بسرحد عظمت و کمال رسانیده است و نیز همین مستشرق است که پانزده فقره از اشعار فردوسی را که بر ما مجهول بوده است کشف کرده و اشعار مذکور را از نسخ خطی کتابخانه ها بدست آورده است. این اشعار عبارتند از چند غزل و رباعی و قصیده که یکی از آنها در مدح علی علیه السلام میباشد. از آنجائیکه فردوسی خود را در شاهنامه چندین مقید بمذهب معرفی نموده است احتمال میرود که قصیده مذکور از او نباشد و انه این قصیده را بزبان آلمانی ترجمه نموده سعی دارد که تعلق آنرا بفردوسی به اثبات برساند و دلایل و براینی که آورده است هر چند با اصولی علمی وفق نمیدهد و لکن عاری از لطافت هم نیست و در همین مورد برسبیل مزاح میگوید شاعری که دچار آنهمه رنج و محنت بوده دلیلی ندارد که در ایام پیری از محنت دین داری محروم باشد!

پاول هورن (Pavl Horn) در کتابیکه در باب « تاریخ ادبیات ایران » تألیف کرده و مخصوصاً در مقاله که راجع به « ادبیات جدید ایران » نوشته و در کتاب مهم « فقه اللغة ایران » درج گردیده است مخصوصاً شاهنامه را مانند اته (Ethé) از نظر لیریسیم (Lyrisime) مطالعه کرده و معتقد است که بهترین قطعات شاهنامه قطعات بز می آنست و از این جهت است که شاهنامه تأثیر فوق العاده در ادبیات قرون وسطی اروپا و مخصوصاً ادبیات پرونسال (provinciale) بخشیده و این تأثیر ظاهراً از طریق جنگ های صلیب با ادبیات اروپا رسوخ یافته است. هورن به این تأثیر اهمیت زیادی داده است ولیکن متأسفانه این موضوع مورد مطالعه و تحقیق مخصوصی واقع نگردیده و حال آنکه تأثیر مذکور مورد هیچگونه تردیدی نیست و شباهت تامی که بین اشعار سه بیتنی (Terzone) قرون وسطی و پرونسال (Provinciale) با قطعات بز می شاهنامه موجود است تأثیر مذکور را کاملاً ثابت مینماید و بدیهی است که اشعار شاهنامه در توسعه اشعار لیریک و رمانتیک فارسی تأثیر و دخالت بسیار داشته، مثلاً اول مرتبه فردوسی بحر متقارب را در اشعار رمانتیک وارد نموده است و در کتر هورن میگوید که فردوسی چه از حیث اشعار رزمی و چه از حیث اشعار بز می عدیل و نظیری ندارد بزرگترین شعرای ایران بشمار میآید (۱)

دیگر از تحقیقاتی که در باب فردوسی و شاهنامه بعمل آمده مقاله ایست که دانشمند بزرگ و مستشرق آلمانی نولد که (Nöldcke) نوشته و در کتاب فقه اللغة او درج مییابد و این مقاله از تمام آنچه در زبان آلمانی و در تمام ادبیات اروپا نوشته اند مهم تر است.

نولد که ابتدا بشرح حال فردوسی پرداخته و روایات مشکوکی را که در احوال زندگانی آن استاد سخن جمع شده است همه را بکنار گذاشته و با بهترین وجهی که بحقیقت مقرون باشد تاریخ زندگانی را شرح داد، و مسئله ارتباط سلطان محمود در ابا زندگانی فردوسی با طرزی واضح و قطعی حل نموده است.

نولد که مینویسد که شاهنامه تقریباً قبل از جلوس سلطان محمود بکلی خاتمه یافته بود زیرا تاریخ اختتام نسخه اول فردوسی سال ۹۹۹ میلادی بوده و سلطنت محمود در سال ۹۹۸ بر تخت سلطنت نشسته و از ملت پرستی زیادی که در شاهنامه ملاحظه میشود پیداست که فردوسی باخلاق زمان غزنویها بیگانه و برعکس بزمان ساسانیها نزدیک بوده است و نولد که در این باب اصراری دارد و روح اخلاق دوره ساسانیان را کاملاً در شاهنامه مکشوف میداند.

پس شاه پرستی فردوسی در دربار سلطان محمود که غاصب تاج و تخت ایران بود بایستی بيمورد بوده باشد زیرا فردوسی تعصب زیادی در مسئله تخت و تاج داشته است. تنها چیزی که با این روح ساسانی متضاد است این است که در شاهنامه اهمیتی بطبقه روحانیون داده نشده و حال آنکه در عصر ساسانیان این طبقه نفوذ زیادی در سیاست و اخلاق مملکت داشته اند. علت آنست که فردوسی نسبت بامور مذهبی قیدی زیاد نداشته و این بی قیدی و عدم تعصب از صفات معیزه شخصیت فردوسی بشمار میآید. نولد که میگوید جای بس خوشوقتی است که فردوسی از تأثیرات عقاید معتصبین و ظاهر پرستان مذهب اسلام آزاد بوده ولیکن نمیتوان گفت که بدین و آئین عقیده نداشته بلکه بمعنی تمام کلمه از موحدین بشمار می آید. مستشرق مذکور در تشریح شخصیت فردوسی نیز بسیار دقیق شده و اظهار میدارد که قضاوت کردن در باره فردوسی از نظر اخلاق معاصر خطاست زیرا ممکن است خواننده معاصر از

مدح و ستایشی که فردوسی در موقع مسافرت بفرزین از سلطان محمود نموده است تعجب نماید ولیکن نباید فراموش کرد که اوضاع اجتماعی شعرای عصر غزنوی با شعرای معاصر تفاوت بسیار داشته است. شعرای زمان غزنوی مطلقاً تحت انقیاد و تبعیت دربار بوده اند و بواسطه صلح و انعام حوائج زندگی خود را کم و بیش تأمین مینموده اند و باین جهت تملق و چاپلوسی نسبت بیادشاهان شرط شاعری بوده است، پس نباید فردوسی را بتملق گوئی متهم نمود و برعکس باید گفت که همیشه حیثیات خویش را محفوظ داشته و مانند بسیاری از شعرای ایران بخت تن در نداده. فردوسی احترام شخصیت خود را رعایت میکرد و قدر و قیمت فضل و کمال بی پایان خود را میدانسته است. اشعار معروفی که در شاهنامه راجع بوظیفه خود در ادبیات سروده است شباهت تام و تمام بقطعات مشهور هوراس (Horace) و پندار (Pindare) دارد و اینکه فردوسی خود در دیباجه کتاب یوسف زلیخا از شاهنامه مذمت نموده ناچار باین علت بوده که برای خاطر آن کتاب میان او با سلطان محمود بهم خورد و از وی رنجیده خاطر بوده است. دومی قسمت مقاله نولد که قسمت مهم آنست تفصیلاً بتحقیق راجع بشاهنامه تخصیص یافته ابتدا با کمال دقت جهات فنی آن شاهکار را تصریح نموده و از فنون و ترکیبات شعری و کنایات و استعارات و منابع حکایات آن سخن میگوید و فرض میکنند که فردوسی علاوه بر «خدای نامه» دانشور بایستی بسیاری از منابع کتبی را مطالعه کرده باشد و بعتیده او شاهنامه فاقد وحدت موضوع است و باین واسطه بسیاری از داستانها با هم ارتباطی ندارد و اگر چندی از آن داستانها را هم بکلی حذف کنند تأثیری در مجموع کتاب نخواهد داشت و سبب آنست که داستانها گوناگون میباشند و دامنه شعر و سعنی بی پایان دارد. معذک از یک جهت وحدت موضوع در شاهنامه مرعی و منظور است و آن فکر اساسی شاهنامه یعنی تاریخ ایران است که در روح ملت ایران انعکاس یافته است. نولد که فردوسی را تویخ میکند که صفات پسندیده شعرای کلاسیک یونان و مخصوصاً صفت اختصار را دارا نیست ولی میگوید باینهمه فردوسی نسبت بیک نفر نویسنده ایرانی (!) باز از زیاد گوئی خودداری کرده است. سبک فردوسی آسان و زبانش ساده و روان است و آنچه مخصوصاً در شاهنامه قابل کمال توجه میباشد قسمت های رزمی آنست تا جایی که بمرگ رستم میرسد و این قسمت از بهترین قطعات شاهنامه و وحدت موضوع در آن بیشتر ملحوظ است زیرا رستم پهلوان مهم حکایت است و روح ایرانی در وجود او مجسم شده است مخصوصاً فردوسی در تشریح احوال روحیه رستم داد سخن را داده و مهارت خویش را در این موضوع بسرحد کمال رسانیده و شیرین ترین حکایات شاهنامه را برستم مربوط کرده است من جمله داستان مسافرت رستم بمازندران و ملاقاتش با سهراب و مرگ غم انگیز رستم که فردوسی در بیان آنها کمال مهارت را در فنون لیریسیم Lyrisime بکار برده و مخصوصاً بواسطه اختلاط موضوعات حماسی و لیریسیم Lyrisime و توالی قضایای (رمانتیک) با وقایع جنگی حسن بی پایان شاهنامه را بعرضه وجود آورده است. در قطعاتی که فردوسی راجع بشرح احوال خویش سروده در سبک لیریسیم مبالغه نموده و در اشعار رزمی اروپائی نظیر آن دیده نمیشود. معذک بخاصیت رزمی شاهنامه بهیچ وجه خللی وارد نیآورده بلکه اصالت این شاهکار که منظومه رزمی و صرفاً ایرانی است واضح و آشکار می دارد و از داستانهای مذکور کمال بی پایان فردوسی در فنون لیریسیم که کمتر از مقام رزمی نیست مبرهن و مدلل میگردد. نولد که نفوذ موثر فردوسی را در تمام قسمتهای ادبیات ایران غیر قابل تردید میداند. متأسفانه مستشرق مذکور چون اروپائی است نتوانسته است اهمیت فردوسی را در حیات اجتماعی ایران درک نماید و بواسطه این منقصت است که میگوید شاهنامه فردوسی و مخصوصاً افکاری که در وطن پرستی

بیان نموده تأثیری در حیات سیاسی ممالک نبخشیده زیرا این افکار موضوع خارجی نداشته و فقط برسبیل آمال برشته نظم در آمده است ولیکن نولد که متوجه نیست که در اظهارات خود اختلاف کوئی نموده زیرا در جای دیگر همین وطن پرستی فردوسی را باعث کدورت ورنجش سلطان محمود دانسته و بدیهی است اگر چنین افکاری موضوع خارجی نداشته و تأثیری نمی بخشیده قابل آن نبوده است که رنجش سلطان محمود را با فردوسی باعث بشود. محتاج بذکار نیست که هر شاهکار ادبی علی الخصوص شاهکاری مانند شاهنامه پیوسته تأثیری بی پایان در تمام قسمتهای حیات اجتماعی دارد و همین تاثیر است که مایه وجود صنایع و ادبیات می باشد. نولد که از این جهت حق دارد که بگوید فردوسی در اوضاع سیاسی و اجتماعی نقشه معینی طرح نکرده اما پوشیده نیست که کمال ملت پرستیش همیشه تا بنام حاضر ملت ایران را بسوی استقلال ملی سوق داده است و البته بواسطه شاهکاری مانند شاهنامه است که ملت میتواند خود را بشناسد و از قدر و منزلت خویش در حیات اجتماعی واقف گردد. ما اینک در باب انتقاد دانشمندان آلمان نسبت بفردوسی تحقیقات خود را که البته مختصر و ناقص است تمام کرده و بمطالعه و انتقادات علمای انگلستان که بعد از آلمان در تحقیق شاهنامه درجه دوم را حائز میباشند میپردازیم.

اولین تحقیقی که راجع بفردوسی در انگلستان انتشار یافته شرحی است که در دیباچه ترجمه داستان رستم و سهراب بقلم آنکین سون Atkinson تحریر شده و در سنه ۱۸۲۹ بترجمه مختصر شاهنامه پرداخته است.

مطالبی را که آنکین سون راجع بزندگانی فردوسی نوشته عبارت از افسانه های زیادی است است که مؤلف نتوانسته است از میان آنها صحیح را ازسقیم تمکیک نماید ولیکن مقایسه که از فردوسی و هر نموده قابل توجه است و با آنکه فردوسی را تحسین بسیار کرده معذک اورا همپایه شعرای بزرگ یونان نمیداند بلکه چنین فکر را کفر می شمارد و میگوید مقایسه بین دو شاعر نسبی است باین معنی که فردوسی در مملکت و در ادبیات خود همان مقام را داشته است که هر در مملکت و ادبیات خود دارای آن مقام بوده و این نحو مقایسه منافی آن نیست که آثارشان باهم قرابت و شباهت داشته و فردوسی از تمام شعرای قرون وسطی اروپا به هر نزدیکتر باشد و این نزدیکی بواسطه شباهتی است که در ترکیب کتاب و جمع آوری افسانه های ملی بکار برده اند حتی بهلوان های شاهکارشان هم باهم شباهت دارد و رستم در حقیقت هراکلس (Heracles) ایران بشمار می آید و نیز آنکین سون بشباهت شاهنامه با حکایات رزمی شعرای قرون وسطی اروپا اهمیت زیادی میدهد و بعقیده او شباهت مذکور بواسطه تأثیری است که شاهنامه با ادبیات قرن دوازدهم اروپا بخشیده و البته این تاثیر بوسیله جنگهای صلیب و معاشرت اروپائیان با اعراب که ترجمه آثار علمای عرب و ایران را با اروپا آورده اند حاصل گردیده و چنانکه مذکور شد هورن هم همین عقیده را بیان نموده است. بدیهی است که تحقیق در این مسئله تبحر عمیقی در عالم وسیع ادبیات قرون وسطی ایران و اروپا لازم دارد تا متخصص بتواند حقایق مهمی را در تاریخ ادبیات مشرق و مغرب برصه وجود آورد. امید است روزی بیاید که دانشمندان مشرق و اروپا بتحقیق این مسئله مهم موفق گردند.

آوسلی (Huseley) راجع به « شرح حال شعرای ایران » نوشته است که شاهنامه چندان اعمیتی ندارد و کتاب این مستشرق مجموعه ایست بی ترتیب از تمام افسانه های که در شرح حال فردوسی ذکر شده و غالباً عاری از حقیقت میباشند. ما از کتاب مذکور بحثی نمیکنیم و مستقیماً به مهمترین

انتقادی که در انگلستان در باب فردوسی شده است میپردازیم. انتقاد مذکور در کتاب معروف «تاریخ ادبیات ایران» بقلم مستشرق دانشمند براون (Browne) تالیف شده است.

براون اختصاراً بشرح زندگانی فردوسی پرداخته از قسمت اعظم افسانهائی که در باب حیات فردوسی گفته اند صرف نظر و آنچه را که بیشتر از همه مقرون بحقیقت است بیان نموده و تذکره احوال و شرح شاهکارش را روی اساس تاریخ عصر غزنوی برقرار کرده است. براون احوال سلطان محمود و در بارش را که تاثیر مهمی در توسعه ادبیات ملی ایران داشته بدقت تمام تشریح نموده و با این وصف مانند نولدکه افسانه دخالت سلطان محمود در تالیف شاهنامه بکلی تردید کرده است. راجع بشرح زندگانی فردوسی بذکر آنچه در چهار مقاله مذکور است اکتفا نموده زیرا بعقیده او چهار مقاله برای شرح حال فردوسی مهمترین منابع است. براون از خودش چیزی ننوشته و اشخاصی را که بتاریخ حیات فردوسی علاقه مند باشند بدیباچه کتاب من و آوسلی و مخصوصاً به نولدکه واته که بعقیده او بزرگترین محققین اروپائی در باب فردوسی میباشند مراجعه داده است. مطالعه تالیف براون خوانندگان را کرازا دچار حیرت و تعجب مینماید از جمله اینکه بشاهنامه چندان اهمیتی نمیدهد و چون نمیتواند دلیلی برای این کیفیت عجیب اظهار کند بمدرکی متوسل میشود که از لحاظ علمی مخصوصاً بی اعتبار است و خود اقرار میکند که نسبت باشعار رزمی ذوق و شوقی ندارد و سبب بی اعتنائیش بشاهنامه از همین نکته آشکار میگردد و چون می بیند که علم ذوق و شوقش برای اشعار رزمی بی اعتنائی نسبت بشاهنامه را دلیل کافی نیست برای شاهنامه با اینکه به بلندی مقامش شرق و غرب را معتقد میدانند معایب و نواقص می شمارد و اول از همه آنکه گوید بی نهایت مفصل و طولانی است و خواندن را بسی مشکل مینماید و دیگر آنکه داستانهایش متشابه و یکسان میباشند. نیز براون مدعی است که شاهنامه هیچوقت قابل ترجمه شدن نخواهد بود زیرا که در ترجمه منظوم اروپائی محققاً لطف اشعار فارسی از میان خواهد رفت و چون لطف اشعارش از میان برود سستی افکارش آشکار خواهد شد چنانکه از ترجمه آثار سایر شعرا مخصوصاً عمر خیام این نکته کاملاً روشن و مبرهن است بعقیده براون اهمیت شاهنامه از جهت مطالب زیادی است که در باب افسانههای پهلوانی ذکر کرده و از لحاظ شعری رجحانی بشعرای رزمی عرب ندارد علی الخصوص بمتنبی که مانند فردوسی سزاوار تقدیر و ستایش میباشد و از روی کمال بی عدالتی متروک و فراموش مانده است. براون شهرت شاهنامه را در ایران از آن میدانند که ایرانیان افتخار ملی خود را در این کتاب که سراینده عظمت ملی آنهاست احساس مینمایند ولیکن خودش اقرار میکند که چون دانشمندی اروپائی است در این احساسات با آنها شریک نیست. علت این قدر ناشناسی عجیب نسبت بشاهنامه علاقه کمی است که براون در تحقیق و مطالعه راجع بفردوسی نشان داده و بعقیده ما این قسمت از کتاب براون چندان قابل توجه نیست و حال آنکه کتاب مذکور بزرگترین کتابی است که در باب تاریخ ادبیات فارسی بقلم دانشمندان و مستشرقان اروپائی تالیف شده است.

اما در فرانسه مرکز انتقادات راجع بفردوسی دیباچه مفصل ژول مل (Jules Mohl) میباشد که شاهنامه را به تتر ترجمه کرده و این ترجمه که اول ترجمه تمام شاهنامه بزبان اروپائی است در اواسط قرن نوزدهم بطبع رسیده ولیکن نسخی که در دسترس عامه واقع شود در سال ۱۸۷۶ در هفت مجلد و بقطع کوچک طبع و منتشر گردیده است. ترجمه شاهنامه مول در اروپا شهرتی بسزاداشته و مدت های متدادی برای معرفت فردوسی منبع مهمی بشمار میآمده زیرا که ژول مل که از مستشرقین بسیار دانشمند بوده تمام اطلاعاتی را که از منابع اروپائی و شرقی در باب فردوسی بدست آورده در دیباچه مذکور گنجاینده



است. ترجمه زول مل عبارت است اولاً از شرح حال مفصل فردوسی و در هیچیک از السنه اروپائی ترجمه احوالی باین طول و تفصیل در باب فردوسی نوشته نشده است مؤلف تمام اطلاعاتی که راجع باین شاعر بزرگ در تذکره دولتشاه و چهار مقاله عروضی و سفر نامه و مخصوصاً در خود شاهنامه یا از مطالعه بعضی از مستشرقین دیگر بدست آورده است همه راجع آوری نموده و بواسطه این طول و تفصیل و ازدحام آنهمه افسانه‌های زیاد گوناگون غالباً خود نویسنده هم بگمراهی افتاده و بمبارة آخری از جادۀ صواب منحرف گردیده و بروایات عاری از حقیقت متوسل شده است. و بواسطه همین عدم توجه و تمیز ندادن مطالب حقیقی از روایات بی‌اصل کتاب زول مل دارای عیب بزرگی است که در عصر حاضر از اهمیتش بسی کاسته شده است. برعکس آنچه در باب اشعار رزمی عهد ما و اراجم باشعار رزمی فارسی خصوصاً نوشته و همچنین تاریخی که از عصر فردوسی و استیلای اعراب تالیف کرده است همان لطافت اولیه و مزایای علمی خود را حفظ کرده است. بعقیده زول مل شهرت فوق العاده فردوسی از این جهت است که در نقل افسانه‌های ملی دخل و تصرفی نکرده و این خود لازمه اشعار حماسی است که باید کاملاً با افسانه‌های ملی ارتباط داشته باشد. کار شاعر حماسه‌نویس نه این است که در آنها تصرفات کند و تغییرات دهد بلکه فقط باید حکایات و قصص ملی را با قواعد و اصول عروض تلفیق نماید. ممکن است کتابی از نظر شعری بسرحد کمال باشد ولیکن با سبک حماسی فقط شباهتی داشته باشد و آن وقتی است که شاعر افسانه‌های ملی را بنیبر داده یا مواد کتاب خود را از منابع تاریخی و علمی اقتباس کرده باشد و چنین کتابی هیچوقت بدرجه شهرت یک تالیف ایگ نخواهد رسید، زیرا همیشه مردم نسبت بآن بیگانه هستند و عادات و روحیات خود را در آن نمی بینند و بالاخره از آن کتاب چشم می‌پوشند. زول مل به این دونوع شعر (Pseudo épique, épique) نام داده ایلید همروانه‌نید و یرزبل (Enéide de Virgile) را بطور مثال ذکر کرده است. پس تبعیت کامل فردوسی در نقل افسانه‌ها نه فقط باعث شهرت بی‌پایان شاهنامه شده بلکه مهارت و کمال شاعر را در سبک رزمی مشهور آفاق ساخته است و بعضی اشتباهات تاریخی که در شاهنامه دیده میشود از قبیل مسیحی بودن اسکندر کبیر و اشتباه کردن شخص زردشت باشخص ابراهیم و امثال آن نتیجه همین تبعیت میباشد و هر وقت که فردوسی از صحنه رزمی خارج میشود فقدان منابع تاریخی مطالب شعر را سست میکند و جای شبهه و تردید نیست که بهترین قطعات شاهنامه همان قسمت تاریخ افسانه ایران است که با مرگ رستم خاتمه می‌پذیرد و در دوره تاریخی شاهنامه مخصوصاً قبل از جاسوس ساسانیان نواقص بسیار مشاهده میشود چنانکه فردوسی شرح سلطنت یارت‌ها را بکلی مسکوت گذاشته است، این نکته قابل توجه است که زول مل هم مانند نولد که در این عقیده است که روح ساسانی در شاهنامه سرشته شده و جهتش را چنین ذکر می‌کند که فردوسی مخصوصاً با افسانه‌های دوره ساسانیان متمسک شده است.

کثرت و تنوع مسائل حماسی ملی ایران که در شاهنامه جمع آوری شده یکی از علل مهمه تأثیرات شاهنامه در ادبیات شرقی میباشد. در قرن فردوسی شعرای رزمی بسیاری وجود داشته وهم کم و بیش با شاهنامه مربوط بوده‌اند ولیکن هیچکدام بیایه و مقام فردوسی نرسیده‌اند. زول مل از شباهتی که بین شاهنامه و ادبیات قرون وسطی اروپا موجود است تعجب مینماید و این شباهت بیشتر در تالیفاتی مانند نی بلون کن لید و شعر حماسی روسیه دیده میشود که داستان پروسلان لازارویچ



Eruslan Lazarvich) رستم حقیقی روسیه را شرح داده است و بسیاری از سایر اشعار و حکایات قرون وسطی با شاهنامه شباهت زیاد دارند.

رونق و ترقی اشعار ایک پس از آنکه بسرحد توسعه و کمال رسیده بود در اواسط قرن دوازدهم رو با انحطاط گذاشت. منابع اولیه اشعار حماسی ایران که در سلسله های قدیم بعرضه وجود آمده اند همه در دوره ساسانیان مجتمع گشته و در زمان استیلای اعراب در طبقهٔ دهاقین محفوظ مانده اند موقع اعراب مانند اسلحهٔ برای مدافعه ملی بکار بروند و این افسانه ها همینکه بدست فردوسی رسیده شاهکاری مانند شاهنامه تشکیل داده و بالاخره در قرن دوازدهم چون از این قصص و افسانه‌های جزئی باقی نمانده بود اشعار ایک جلوه و رونق خود را از دست داده و رفته رفته بحکایات دلپذیر و اشعار ارمان-تیک و زمانهای تاریخی تبدیل یافته است.

در کتاب دارمستتر (Darnesteter) موسوم به «منابع شعر ایران» که در سال ۱۸۸۱ بطبع رسیده است و مؤلف از آغاز اشعار فارسی سخن می گوید و در باب فردوسی که با نهایت اخلاص ستوده است خوانندگان را بمطالعهٔ کتاب ژول مل حواله میدهد. در تالیف کارادو و (Carra de vauz) موسوم به «متفکرین اسلام» نیز چیز تازهٔ نمی یابیم آنچه در باب فردوسی نوشته عبارت از شرح حال اوست که آنرا تماماً از دیباچه کتاب ژول مل اقتباس کرده و همان اشتباهات را تکرار کرده و این تکرار اشتباه قابل اغماض نیست زیرا بعد از کتاب ژول مل در باب فردوسی مطالعات تازه تری شده و تالیفات دیگری را مانند کتاب نولد که طبع و نشر یافته است و همچنین کلود آنه (Claude Anet) که از نویسندگان جدید است هیچ تصور نکرده است که غیر از کتاب ژول مل تالیفات دیگری هم در باب فردوسی شده باشد و علاوه بر اینکه مطالب را از او اقتباس کرده اشتباهات دیگری از تصرفات خودش بر آن مزید نموده چنانکه در کنتفرانسی که بنام «ایران و روح ایرانی» نوشته است سلطان محمود در قرن دهم ذکر کرده و حال آنکه میدانیم که این پادشاه در ثبات اول قرن یازدهم سلطنت میکرد است اولین کتابی که راجع به فردوسی در روسیه بطبع رسیده تالیف پروفیسور نازاریانتس (Nazariants) است این کتاب مبنی بر ترجمهٔ احوال فردوسی است و شباهت زیادی بکتاب ژول مل دارد و ای کی میگوید بخواند امروز نسبت به فردوسی و شاهنامه مطالعاتی نماید عاری از مزایای علمی خواهد بود و بعد از کتاب مذکور زینوویف (Zinovoff) کتابی در باب داستانهای ایک ایران نوشته و از افسانههای ملی ایران بحث کرده است این مستشرق در مطالعه و تحقیقات خود بمنابع خیلی قدیمه که بالاخره منتهی بافسانه های هندی میشود و از گذشته و آثار آن افسانهها در کتاب اوستا کشف مینماید. منابع افسانههای شاهنامه را با یکدیگر تطبیق و مقایسه میکنند و از این جاست که به تبعیت فردوسی در نقل قصص و حکایات ملی بی برده است. مهم ترین کتابیکه بزبان روسی در باب ادبیات ایران تالیف شده و قسمت مفصلی راجع به فردوسی و عصر غزنویها دارد است بنام پروفیسور کریمسکی (Krimisky) نوشته شده و نامش «اریخ ایران و ادبیات آن» است و در سال ۱۹۱۳ در مسکو بطبع رسیده است. آنچه در باب شرح زندگی فردوسی نوشته بتحقیقات نولد که شایع دارد زیرا او هم مانند نولد که سعی دارد که افسانههای مجعول را از روایاتی که مقرون بحقیقت هستند تفکیک نماید و تفاوتیکه در تالیف این دو مستشرق دیده میشود این است که کریمسکی شخص سلطان محمود را یک نفر وحشی بی رحم و بی سواد معرفی کرده که وجودش را برای ادبیات عصر مضر و مغل شمرده و گفته شمرائی را که در دربارش جمع بوده اند با کمال شقاوت و بی رحمی اذیت و آزار مینمود. بعقیده این مستشرق رنجش فردوسی با این سنی خشن متعصب باین جهت بوده است که با آن بی سوادی که داشته نمیتوانسته است البته بکمال عظمت شاهنامه بی برده. در این مقاله موردی

ندارد که مانسبت بعقاید کربمسیکی مخالفت کنیم ولیکن شبهه نیست که آنچه در معرفی سلطان محمود و دربارش نگاشته است عاری از بی طرفی نیست. کربمسیکی شاهنامه را کتاب باعظمتی میداند که زوی اساس مذهبی و ملی ایران استوار است و جنگهای دائمی ایران و توران را مظهر جنگ خوب باید (اهریمن و اهورامزدا) میداند. فائده چنین کتابی در تعالیم و تربیت ملی ایران و تاثیراتی که بادیات قرون وسطی اروپا مخصوصا بادیات روسیه بخشیده مستغنی از وصف و بیان است. کربمسیکی میگوید پهوان ملی روسیه که اروسلان لازارویچ (Erouslan Lazarvitch) باشد جز رستم کسی نیست منتهی اینکه بعایت روس در آمده است و نه تنها شرح اخلاق و زندگی آنها باهم شباهت دارد (اروسلان = رستم و لازارویچ = فرزند زال) مستشرق مذکور قسمت مفصلی از شاهنامه را هم که بقلم سو کولوسکی (Sokolovsky) ترجمه شده در کتاب خود درج نموده و این ترجمه تنها ترجمه ایست که تا این اواخر بزبان روسی از شاهنامه شده است ولیکن کتابخانه آکادامیا (Academia) در کاتولوک بشازت میدهد که ترجمه از چندین قسمت از شاهنامه که مجموعا بدو هزار بیت بالغ است بقلم زوزینسکی (Zozinsky) در ظرف همین سال انتشار خواهد یافت. خلاصه اینکه در زبان روسی چیز مهمی که در باب فردوسی نوشته شده باشد دیده نمیشود مگر در کتاب «ترکستان در زمان استیلای مغول» که بقلم فاضل دانشمند و مستشرق شهیر پرفسور بارتولد بزبان روسی تالیف و بانگامیسی ترجمه شده و دوره غزنیان را با دقت و صحت تشریح کرده و این کتاب برای کسانی که مطالعه دوره تاریخی فردوسی را مشتاق باشند لازم و واجب است. اما در باب انتقاداتی که در ایتالیا نسبت بفردوسی نموده اند باز اسم پرفسور پیتزی (Pizzi) را بعیان می آوریم مشارالیه تنها کسی است که تمام شاهنامه را نظما بزبان اروپائی ترجمه نموده و قسمتی از آن را در کتابی که راجع «بتاریخ ادبیات ایران» نوشته است درج نموده. این مستشرق بیشتر وقت خود را راجع بتأثیر فردوسی در ادبیات قرون وسطی اروپا صرف و شباهت هائی بین این استاد بزرگوار و شعراء قرون وسطی اروپا کشف نموده و این نکته بر اهمیت کتابش افزوده است. پرفسور بارتولد شاهنامه را از حیث ترکیب افسانه های ملی بزرگترین کتاب ادبیات دنیا میداند و فردوسی را با هم مقایسه میکند و با او برابرش میداند بلکه او را بانواع ادبیات اروپا مانند دانت (Dante) و شکسپیر هم پایه می شمارد و هارت بی نظیرش را در سبک ایبک و لیریک و دراماتیک تقدیر مینماید. بارتولد میگوید در شاهنامه قسمتهائی دیده میشود که لیریسیم محض است چنانکه در وقایع دراماتیک قطعائی بنظر میرسد که بسرحد کمال رسیده است. بارتولد در سبک لیریسیم شاهنامه را در مبالغه میبیماید و میگوید قسمت ایبک شاهنامه ناداستان مرکب رستم تمام میشود و از آن بعد قسمت دوم شاهنامه که جزء عمده هست شروع میگردد. بعد از مطالعه تالیفات تولد که و ژول مل و انه مطالب تازه در باب شاهنامه در کتاب پرفسور بارتولد دیده نمیشود و راجع بشرح زندگی فردوسی هم آنچه نوشته شده با دیباچه کتاب ژول مل تفاوتی ندارد بلکه همان اشتباهات هم مگر بر شده است.

این بحث در تالیف بارتولد را خاتمه داده و مقاله خود را در باب انتقاد دانشمندان اروپائی نسبت بشاهنامه و فردوسی بیابان میرسانیم، محتاج بذکر نیست که این مقاله مختصر و ناقص است و از چند نفر از نویسندگان اروپا که با فردوسی سروکار داشته اند اسم برده نشده و عذر نویسندگان آن است که حدود مقاله که بایستی برای مجله تهیه شود نسبت باین موضوع مهم کنجایش کافی نداشت و از طرفی کتاب های لازمه در دست رس نبود و تاکنون هم کتابی در باب انتقاد فردوسی و شاهنامه بطبع نرسیده و نیز برای نویسندگان امکان نداشت که از مندرجات مقالائی که در هنده سنسب بمناسبت جشن فردوسی نوشته شده اطلاعی حاصل کند البته عده این مقالات زیاد است امید آنکه بمطالعه مقالات مذکور موفق شده و در ضمن مقاله جداگانه خوانندگان را از شرح آنها مستحضر نماید.